

مروری بر "بیانیه مطبوعاتی"

هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد" در مورد افغانستان

"مجمع سازمان ملل متحد" در 26 سپتامبر 2024 هفتاد و نهمین نشست خود را در مورد نقض حقوق زنان از طرف طالبان دایر کرد و یک بیانیه صادر نمود که بیست و شش کشور پای این بیانیه را امضاء نمودند، امضاء کنندگان این بیانیه، جلسه را «راه اندازی یک ابتکار در خصوص پاسخگویی طالبان برای نقض اعلامیه "کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان" (CEDAW) در افغانستان» خوانده اند.

با صراحت باید گفت که: نه این جلسه و نه جلسات قبلی و یا بعدی "سازمان ملل متحد" می تواند اثری بر روی طالبان بگذارد، زیرا؛ از یک سو همن 26 کشور و بقیه کشورهای امپریالیستی تا کنون هیچ اقدامی برای «رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» در کشورهای خود شان نکرده اند، همن فعلاً در امریکا زنان حق سقط جنین را ندارند و به شکلی از اشکال مورد ستم قرار دارند، و از سوی دیگر در پشت پرده امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا با طالبان زد و بندهای دارد که تامین کننده منافع اش می باشد. نشست اول، دوم و سوم دوحه به خوبی بیان گر این مدعاست. بعد از هر نشست دوحه جنایات طالبان در افغانستان بیشتر شده و زنجیر ستم بر دست و پای زنان مستحکم تر گردیده است.

امروز در جهان بزرگ ترین ناقض "کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان" و بشریت امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا است. این جلسه نه «راه اندازی یک ابتکار برای پاسخگو» نمودن طالبان برای «نقض اعلامیه "کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان" (CEDAW) در افغانستان» است، بلکه جلسه است برای فریب و اغفال زنان مبارز افغانستان و هار نمودن هر چه بیشتر طالبان علیه زنان و میلیت های تحت ستم افغانستان. امروز طالبان توسط امپریالیست ها و در رأس آن امپریالیزم امریکا حمایت شده و می شود. و سازمان ملل متحد به شکلی از اشکال این حمایت را توجیه می کند.

امروز بر تمام نیروهای انقلابی آشکار است که "سازمان ملل متحد" نه صلاحیت و نه هم قدرت اجرایی دارد، این صلاحیت فقط در دست "شورای امنیت سازمان ملل متحد" است که چار قدرت بزرگ در آن حق ویتو دارند. چنین بیانیه ها از طرف سازمان ملل متحد به هیچ دردی نمی خورد و به هیچ وجه در "شورای امنیت" منظور نخواهد شد. لذا تمامی «راه اندازی ابتکار»ی این سازمان در روی کاغذ باقی خواهد ماند.

نیروهای انقلابی و ملی - دموکرات بر این امر واقف اند، هر رژیمی که از امپریالیزم امریکا اطاعت کند با تمام جنایات ضد بشری که مرتکب شود، و حتی زنان را به شدید ترین وجه مانند طالبان زیر ستم قرار دهد، هر گز آن رژیم را به عنوان جنایات کار محاکمه نخواهد کرد و حتی حاضر نیست که رژیم را به عنوان جنایات ضد بشری محکوم نماید و نه حاضر است که اپارتاید جنسیتی رژیم را به رسمیت بشناسد. همان طوری که رژیم ضد بشری میانمار را مورد حمایت قرار داد و به هیچ وجه این رژیم را محکوم نکرد. زیرا رژیم های که یکی پس از دیگری در میانمار روی کار آمد، مطیع و گوش به فرمان امپریالیزم امریکا بود و شعار به اصطلاح حرکت به سوی دموکراسی را مطرح می ساخت و زیر این شعار به کشتار دستجمعی مسلمانان روینگیایی می پرداخت. گرچه سازمان ملل متحد رژیم میانمار را به پاکسازی قومی متهم نمود و دیدبان به اصطلاح حقوق بشر کشتار دستجمعی مسلمان روینگیایی را جنایت علیه بشریت توصیف نمود. این نکوهش ها جایی را نگرفت و کشتار مسلمانان روینگیایی هم چنان ادامه یافت. حتی به رهبری دولت میانمار (آنگ سان سوچی) جایزه صلح داده شد.

همه به خوبی می دانند که میانمار دارای منابع سرشار طبیعی است و از لحاظ استراتژیک اهمیت فوق العاده دارد. به همین علت امپریالیزم امریکا و تمامی اعضای ناتو از دولت میانمار حمایت نموده و می نمایند. امپریالیست های امریکایی به خاطر اهمیت فوق العاده

تنگهٔ مالاکا هر گز از حمایت دولت میانمار امتناع نخواهد کرد. زیرا این تنگه اوقیانوس هند و اوقیانوس آرام را به هم متصل می‌نماید، و بیش از 80 فیصد واردات نفت چین از این تنگه عبور می‌کند. دست یابی امریکا در این تنگه به معنای کنترل دقیق چین نیز می‌باشد. لذا رژیم جنایت پیشهٔ میانمار هر قدر که جنایت کند و ناقض حقوق بشر و اقلیت‌های قومی و مذهبی باشد، امپریالیزم امریکا حسب منافعش از آن حمایت خواهد نمود. این موضوع در قبال افغانستان و حمایت امریکا از طالبان نیز مصداق می‌یابد.

امپریالیزم عموماً منافعش را از طریق افراد کاملاً خائن، جنایت کار و میهن فروش تامین خواهد نمود و همیشه از طریق این افراد نفاق افگنی قومی، ملیتی، نژادی و مذهبی را دامن زده و می‌زند. همین عمل کرد امپریالیزم سبب جنایات بشری می‌گردد.

تاریخ جهان این مطلب را دقیقاً ثابت نموده، هر رژیم و یا تشکیلی که مطابق میل امپریالیزم امریکا حرکت نکند، آن رژیم و یا تشکیل را "تجسم شرارت و تروریسم" به تصویر می‌کشد، و اگر گوش به فرمان بود و مطابق میلش در حرکت نمود، از تمام جنایاتش می‌گذرد و او را در آغوش می‌گیرد. طالبان دیروزی و امروزی گویای این حقیقت است. و می‌توان رژیم جنایت کار اسرائیل را نیز مثال آورد.

امروز امپریالیزم امریکا نه تنها بزرگ‌ترین کمک کننده رژیم جنایت کار اسرائیل است، بل که بزرگ‌ترین کمک کننده و حامی طالبان نیز هست.

حال بیانیهٔ "سازمان ملل متحد" را مرور می‌نمائیم. و می‌بینیم که این بیست و شش کشور امپریالیستی چه موضعی علیه طالبان گرفته اند. "بیانیه مطبوعاتی هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد" این گونه شروع می‌شود:

«از زمان به قدرت رسیدن مقامات بالفعل طالبان، زنان و دختران افغانستان با شدیدترین و سیستماتیک‌ترین نقض حقوق بشر مواجه شده‌اند. قوانین، احکام و اقدامات مختلفی که در افغانستان اتخاذ شده، زنان و دختران را از زندگی عمومی به‌طور گسترده و سیستماتیک محروم کرده و آنان را تحت تبعیض جنسیتی قرار می‌دهد. این اقدامات عمدی مقامات طالبان باعث نقض حقوق بشر زنان و دختران افغان توسط نهادهای عمومی و خصوصی شده است. زنان و دختران افغان به‌طور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و قانونی به حاشیه رانده شده‌اند. قانون جدید موسوم به "امر به معروف و نهی از منکر" در تلاش است نیمی از جمعیت را خاموش کند و زنان و دختران را از زندگی عمومی حذف کند. به زنان و دختران اجازه سفر تنها، سخن گفتن در مکان‌های عمومی یا نمایش چهره‌شان در خیابان داده نمی‌شود. برای بسیاری از زنان و دختران افغانستان، زندگی به مانند حبس خانگی است. آنان از کرامت انسانی خود محروم شده‌اند.»

این حقیقت تلخی است که قلب هر نیروی انقلابی را می‌سوزاند، زیرا آن‌ها به خوبی درک می‌کنند که پشت سر تمامی جنایات طالبان، امپریالیزم و "سازمان ملل متحد" ایستاده است. اما امپریالیست‌ها، "سازمان ملل متحد" و ایدئولوک‌های شان این بازی را به خاطر مغشوش نمودن اذهان نسل جوان و فریب و اغوای زنان ستم‌دیده به راه انداخته‌اند، تا هر چه بیش‌تر آن‌ها را در دام وابستگی سوق دهد. مگر سازمان ملل و امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی‌اش طالبان را نمی‌شناختند؟ آیا آن‌ها از نقش زن ستیزانه و شئونیزم غلیظ جنسیتی و میلیتی طالبان با خبر نبودند؟ آیا امپریالیزم امریکا و متحدین ناتوی‌اش نبودند که طالبان را "تجسم شرارت و تروریسم" و ناقض حقوق بشر و حقوق زنان قلم‌داد کردند؟ آیا امپریالیست‌ها طالبان را در لیست سیا نگنجانیده بودند و میلیون‌ها دالر جایزهٔ سر بعضی رهبران شان تعیین نکردند؟ پس چرا به یک‌بارگی همهٔ این شعارهای شان را پس گرفته و قدرت سیاسی را برای بار دوم به طالبان تسلیم نمودند؟ زیرا منافع شان چنین تقاضا می‌نمود. امپریالیزم امریکا و متحدینش متوجه شدند که دولت‌های دینی از یک سو عمری بیشتری نسبت به رژیم‌های دست‌نشانده و دموکراسی تحمیلی دارد و از سوی دیگر بهتر می‌تواند منافع شان را تأمین نماید. روی این منظور قدرت را برای بار دوم به "شرارت پیشه‌گان و تروریست‌ها" دادند. راه انداختن چنین سر و صداها از طرف "سازمان ملل متحد" در حقیقت روپوشی است بر جنایات امپریالیست‌ها در قبال خلق افغانستان و به خصوص زنان ستم‌دیدهٔ این کشور.

تاریخ جهان و به خصوص آمریکا این را ثابت نمود که با روپوش قرار دادن حمله به برج‌های دوقلو، کشورهای امپریالیستی اهداف شوم و غارت‌گرانه، تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه خود را در سطح منطقه پیاده نمودند. آمریکا حسب منافعش تحریک طالبان را به قدرت رساند (دور اول) تا از یک طرف بتواند پایپ لین گاز را از طریق افغانستان به پاکستان و هند و از آن جا به اروپا منتقل نماید و از سوی دیگر رژیم احزاب جهادی که بیشتر تمایلاتی روسی داشت تا غربی، از میان برداشته و دست روسیه را از افغانستان کوتاه سازد. روی همین دید و منافعش بود که در ظرف شش سال حاکمیت طالبان از ایشان حمایت نموده و از تمام جنایات شان چشم پوشی کرد. زمانی که امپراتوری روسیه فرو ریخت و منافعش را در اشغال‌گری و تجاوز به حقوق ملت‌ها جستجو نمود، در آن زمان بود که طالبان یک شبه " تروریست، شرارت پیشه و ناقض حقوق زنان " گردیدند. با این شعارهای فریبنده افغانستان را اشغال نمود و بیست سال با روپوش قرار دادن این شعار علیه شان جنگید. اما زمانی که منافعش تقاضا نمود از خیر همه شعارها گذشت و قدرت را برای بار دوم به تروریست‌های شرارت پیشه و قرون وسطایی‌ها سپرد. این عمل‌کرد امپریالیزم در قبال توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان افغانستان کاملاً آگاهانه و بر مبنای منافعش صورت گرفته و می‌گیرد. فردا اگر بداند که منافعش توسط طالبان تأمین نمی‌گردد باز طالبان " تجسمی از شرارت و تروریزم " خواهند بود، و گروه تروریستی، خائن و میهن فروش دیگری را بر اریکه قدرت خواهد رساند. در طول دوران حیات امپریالیزم هدف اصلی اش به دست آوردن سود های کلان (از هر طریقی که باشد) و عقب نشاندن سوسیال امپریالیزم شوروی و کنترل رقبایش بوده و می باشد.

آرایش ماشین نظامی آمریکا زیر عنوان " مبارزه علیه تروریزم " در حقیقت امر گسترش حوزه نفوذ آمریکا نه تنها در مناطق آسیای میانه و خاور میانه بلکه در شبه قاره هند بود. و هنوز هم این رویا را در سر می‌پروراند. حضور نظامی دائمی در افغانستان برای امپریالیزم آمریکا از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و می‌باشد، زیرا افغانستان از موقعیت سوق الجیشی و موقعیت استراتژیک بر خوردار است. افغانستان از یک طرف هم مرز با کشورهای روسیه، چین، ایران و پاکستان می‌باشد، و از سوی دیگر افغانستان از منابع طبیعی زیاد و دست ناخورده بر خوردار است. از یک سو با تسلط در افغانستان بهتر می‌تواند به غارت و چپاول منابع طبیعی افغانستان به پردازد و از سوی دیگر رقبایش از این جا زیر نظر گرفته و کنترل نماید.

بنام امپریالیزم آمریکا هر گز حاضر نیست که افغانستان را به رقبایش واگذار نموده و بگذارد که آن‌ها به راحتی در افغانستان مسلط شوند. زیرا او به خوبی می‌داند که پا پس کشیدن از افغانستان به معنا رخت بر بستن از منطقه است. روی همین موضوع بود که طالبان این " تجسم شرارت و تروریزم " را در بغل گرفت و دوباره قدرت سیاسی را به ایشان تسلیم نمود. امروز بهترین نیرویی که می‌تواند منافع آمریکا را در افغانستان و منطقه تأمین نماید همین طالبان زن ستیز و ناقض حقوق بشری اند.

طوری که بیان گردید یک هدف از فرو ریختن برج‌های دوقلو، موضوع فوق الذکر بود که بعد جهانی داشت و امپریالیزم آمریکا و متحدینش آن را در عمل پیاده نمودند. اما هدف دیگر که بعد داخلی داشت: عبارت بود از سرکوب وسیع جنبش‌های آزادی خواهانه و اعتراضی ضد جنگ در داخل آمریکا و کشورهای متحدش.

بعد از فرو ریختن برج‌های دوقلو، امپریالیزم آمریکا تحت نام «حمایت از شهروندان امریکایی در مقابل تروریزم» مردم آمریکا را فریب داد و " قانون ضد تروریستی " تازه به نام " قانون پتر یوت " را به تصویب رساند. بعد از تصویب این قانون دولت آمریکا دستورالعمل مبنی بر محاکمه کشاندن کسانی که " مظنون به تروریزم " اند را صادر نمود. این دستورالعمل شامل افرادی چه در داخل آمریکا و چه خارج آمریکا باشند، می‌شود. طبق این قانون کشورهای امپریالیستی به خود اجازه می‌دهند هر جایی که به خواهند حمله نظامی نموده و مخالفین خود را محاکمه کنند. این قانون دموکراسی سالوسانه و نیم بند بورژوازی را نیز به مخاطره انداخت. طبق این قانون حتی حق اعتراض های مسالمت آمیز علیه جنگ از همه کس گرفته شد. و هر کس و یا گروه‌ای علیه اشغالگری و جنگ های به راه افتاده از طرف آمریکا اعتراض نماید مجرم شناخته می شوند و محاکمه می‌گردند.

« در امریکا " قانون پتریوت " اعتراض های مسالمت آمیز جویانه ضد جهانی سازی را جرم می شمارد. برای نمونه، تظاهرات علیه صندوق بین المللی یا سازمان تجارت جهانی " جرم ترور داخلی " شمرده می شود. طبق این قانون " تروریزم " داخلی در بر گیرنده هر نوع فعالیتی است که به " اثر گذاری بر سیاست دولت از راه ارعاب و اجبار " بیانجامد»

(میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 22)

« بی درنگ در پی 11 سپتامبر، صدها تن در ایالات متحده بر اساس اتهام های ساختگی بازداشت شدند. دانش آموزان دبیرستان ها، به دلیل دیدگاه " ضد جنگ " اخراج شدند، استادان دانشگاهها به سبب مخالفت با جنگ بر کنار و توبیخ شدند.» (میشل شوسو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 23)

ما بارها این نکته را به وضوح بیان نمودیم که در قانون اساسی دموکراتیک ترین کشورهای جهان به خوبی می توانید روزنه ای را بیابید که در شرایط پیش آمد جنگ و یا حالت های اضطراری دیگری، ارتش و بقیه به اصطلاح نیروهای امنیتی علیه نیروهای مخالف رژیم دست به کار شوند. لنین به درستی در این مورد اشاره نموده است:

« هر چه دموکراسی کاملتر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف عمیقی که برای بورژوازی

خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیک تر خواهد بود. » (تاکید از لنین است)

بسیاری کسانی در افغانستان - با آن که دموکراسی تحمیلی امپریالیست ها امتحانش را داده - هنوز هم چشم به راه دموکراسی امریکایی ها اند. و آن را با رژیم طالبانی مقایسه می نمایند. اما این نکته را متوجه نیستند که همین دموکراسی تحمیلی و نیم بند شرایط مساعدی را برای به قدرت رسیدن دوباره طالبان مهیا ساخت. درست است که دموکراسی بورژوائی نسبت به نظامات قرون وسطائی پیشرفت تاریخی عظیمی داشته است، اما تاریخ ثابت ساخته است که این دموکراسی بنا به قول لنین « همواره دموکراسی محدود، سر و دم بریده، جعلی و سالوسانه باقی می ماند (و در شرایط سرمایه داری نمی تواند باقی نماند) که برای توانگران در حکم فردوس برین و برای استثمار شوندهگان و تهیدستان در حکم دام فریب است. » (لنین - کلیات در یک جلد - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه 633)

یک نکته را باید جداً در نظر داشت که امروز امپریالیسم تعصب مذهبی را آن قدر دامن می زند که گسستگی ها را در سطح جامعه فراختر نماید و سکولاریسم و فلسفه پیشرو علمی (ماتریالیسم دیالکتیک) را عقب زند. تلاش امپریالیسم برای رشد مذهب و بنیاد گرایی تکاپویی است در راه دست یابی به چیزی که جانشین سکولاریسم و سوسیالیسم شود. همین امر است که مردم یوگسلاوی و روسیه و حتی منطقه تبت و ایغورهای چین را به تند روی مذهبی آمیخته است. و اروپای غربی را به کام احساسات تند نژاد پرستانه که خود را در پوشش مسیحیت پنهان نموده کشانده است. به همین ترتیب امپریالیسم تلاش دارد که جمهوریت های آسیای میانه را نیز به دامن بنیاد گرایی مذهبی بکشد. طبق شناختی که از امپریالیسم داریم مبارزه او نه علیه بنیاد گرایی و تروریسم است، بل که حمایت از آن ها می باشد. افغانستان بستر مناسبی برای رشد بنیاد گرایی است و امریکا تلاش می ورزد تا از این طریق منافعش را در منطقه تأمین نماید.

«سیاست خارجی امریکا با مهار موج بنیاد گرایی هم سازی ندارد. در واقع، مطلب کاملاً بر عکس است. اهمیت رشد "اسلام تندرو"، در پی 11 سپتامبر، در خاور میانه و آسیای مرکزی با دستور کار پنهانی واشینگتن سازگاری دارد. این

سیاست مرکب است از حفظ تروریسم بین المللی نه مبارزه با آن، به منظور بی ثبات کردن جوامع ملی و جلوگیری از رسایی جنبش های راستین اجتماعی که علیه امپراطوری امریکا هدایت شده اند. واشینگتن - از مجرای عملیات پنهانی سیا - حمایت از رشد بنیاد گرایی

اسلامی را، به ویژه در چین و هند، پی می‌گیرد.» میشل سو سو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحه 51

میشل شوسو دوفسکی از برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر در مورد مسلح نمودن مجاهدین و تروریست‌ها این گونه سوال می‌کند:

«سوال: و از این هم متاسف نیستید که از بنیاد گرایی اسلامی دفاع کرده اید و به تروریست‌های آینده سلاح و رهنمود داده اید؟»

برژینسکی: برای تاریخ جهان چه چیز بیشتر اهمیت دارد؟ طالبان یا فروپاشی امپراطوری شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» برای معلومات بیشتر در این زمینه به کتاب "جنگ و جهانی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر صفحات 34 و 35 و بعد از آن مراجعه نمائید.

حال بگذار که منادیان امپریالیزم جار و جنجال راه اندازی کنند و بیانیه‌ها صادر نمایند و نام آن را «راه‌اندازی یک ابتکار در خصوص پاسخگویی طالبان برای نقض اعلامیه "کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان" (CEDAW) در افغانستان» به خوانند. اما نیروهای انقلابی این چهره دو گانه این منادیان و جارچیان امپریالیزم را فاش می‌نمایند. رک و صریح بیان می‌کنند که بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر و زنان در جهان امپریالیزم می‌باشد. و همین‌ها اند که گروه‌های تروریستی را مورد حمایت قرار می‌دهند.

یکی از جمله پیش‌گامان این "راه‌اندازی ابتکاری" که می‌خواهد طالبان را در مقابل "نقض اعلامیه "کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان" پاسخ‌گو نماید، کانادا است. اینک نظری مختصری به جنایات کانادا علیه شهروندانش بعد از حمله 11 سپتامبر می‌اندازیم.

«قانون کانادا عین مواد قانون ضد تروریستی امریکا است. (ر. ک. به: متن 1.3) دوماه پس از حمله‌های سپتامبر، "800 تن در کانادا در نظام زندان کشور نا پدید شدند بی آنکه اجازه داشته باشند با خانواده و وکیل خود تماس بگیرند". و این حادثه پیش از این که مجلس کانادا قانون ضد تروریستی کشور را تصویب کند رخ داد:

«قوانین "ضد تروریستی" ... کاری بیش از حذف آزادی‌های مدنی می‌کند. عدالت را حذف می‌کند. دوباره به نظام دستگیری و بازداشت خود سرانه دستگاه تفتیش عقاید روی می‌آورد. اتهام‌های خلاصه شده پلیس جای مدرک را می‌گیرد. مفهوم مدرک لغو می‌شود. اتهام برابر است با جرم. مفهوم بی‌گناه تا وقتی مجرم شناخته شود بی اعتبار است.»

«متن 1.3

قانون ضد تروریستی کانادا:

«دو رکن اساسی قانون جزا در اثبات جرم *mens rea* (قصد ارتکاب جرم) و *actus reus* (واقعیت ارتکاب جرم)، لغو می‌شود، چنان‌چه دولت بر این عقیده باشد که عملی تروریستی صورت گرفته و فردی هم به نحوی با آن مرتبط بوده یا هم‌کاری داشته است، مجرم شناخته می‌شود، خواه قصد ارتکاب جرم داشته خواه نداشته یا مرتکب شده یا نشده باشد.

«حق ساکت ماندن لغو می‌شود. اصل محرمیت میان وکیل و موکل لغو می‌شود. (مثل مجبور کردن کشیشی به افشای مضمون اعتراف). مفهوم دفاع عادلانه و حق دفاع کامل لغو می‌شود.

« اشخاص یا سازمان های متهم به " تروریست " در فهرستی گنجانیده می شوند. هر کسی که با شخص یا سازمان " در فهرست " نشست و بر خاست داشته باشد، به صرف همین حشر و نشر، در ردیف تروریست ها قرار می گیرد. بنابر این وکیل مدافعانی که از متهمان به ترور دفاع می کنند ممکن است خود تروریست تلقی شوند.

« دارایی ها و حساب های بانکی را می توان بلوکه و همه را به صرف اتهام تروریست بودن صاحبش مصادره کرد، کیفر ها سخت و شدید است (در بسیاری موارد زندان ابد)، این ها بخشی از وحشت ناشی از [قانون ضد تروریستی کانادا براساس] لایحه سی 26 است. » (میشل شو سو دوفسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحات 25 و 26)

آیا کشوری که خود این همه ستم بر ملت خود روا می دارد، می تواند ملت دیگری را نجات دهد؟ زمانی که کشورهای امپریالیستی در کشور خود این قدر مانع آزادی و "دموکراسی" می گردند، چگونه می توانند از حقوق زنان و حقوق بشر در افغانستان و یا دیگر کشوری دفاع نمایند. معنا و مفهوم دموکراسی حقیقی در کشورهای امپریالیستی همان است که در فوق ذکر گردید. جای دارد که یک بار دیگر نقل قول لنین را ذکر نمایم:

« هر چه دموکراسی کاملتر باشد، به همان نسبت هم به هنگام پیش آمدن هر اختلاف عمیقی که برای بورژوازی خطرناک باشد، به تالانگری یا به جنگ داخلی نزدیک تر خواهد بود. » (تاکید از لنین است)

امپریالیزم برای این که بتواند "نظم نوین جهانی" خود را به نمایش بگذارد؛ نه تنها نیاز به سرکوب توده ها و کشورهای غیر مطیع و اشغال کشور شان دارد، بل که نیاز به سرکوب گسترده توده های داخل کشور خود داشته و دارد. "مبارزه علیه تروریزم" بهانه خوبی برای سرکوب توده ها بود و تدوین قانون "ضد تروریستی" این زمینه را به خوبی ایجاد نمود و در حقیقت طرح و تصویب این قانون بنا به قول لنین اعلان جنگ داخلی کشورهای امپریالیستی علیه مردمش بود. فقط آدم ساده لوحی می تواند به پذیرد که امپریالیزم خواهان «رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» در افغانستان است.

در بیانیه چنین می خوانیم:

« ما، آلبانیا، آندورا، بلجیم، بلغاریا، شیلی، کرواسیا، فنلند، هندوراس، ایرلند، آیسلند، جمهوری کوریای جنوبی، لتوانی، لیختن اشتاین، لوکزامبورگ، مالاوی، مراکش، مولداوی، مونته نگرو، رومانی، اسلوانیا، اسپانیا، سوئدن، استرالیا، کانادا، آلمان و پادشاهی هلند، نقض شدید و سیستماتیک حقوق بشر و به ویژه تبعیض جنسیتی علیه زنان و دختران در افغانستان را محکوم می کنیم. ما بارها از افغانستان و مقامات بالفعل طالبان، از جمله در چارچوب سازمان ملل متحد، درخواست کرده ایم که به قوانین بین المللی، به ویژه قوانین حقوق بشر پایبند باشند، حقوق همه افغان ها را حفاظت کنند و تمام محدودیت ها بر حقوق زنان و دختران، از جمله حق تحصیل آنان را لغو کنند. با این حال، وضعیت بهبودی نیافته و بالعکس، هم چنان بدتر می شود.

زنان و دختران افغانستان شایسته برخورداری کامل از حقوق بشر خود هستند. زنان افغان با شجاعت رهبری تلاش ها برای پاسخگویی را به عهده گرفته اند. ما نقش حیاتی آنان را به رسمیت می شناسیم و به فراخوان آنان پاسخ می دهیم.»

جالب است؛ کشورهای که خود به طور سیستماتیک حقوق بشر را نقض می کنند و مرتباً تبعیض نژادی و جنسیتی را در داخل کشور خود و در سطح جهان دامن می زنند؛ نقض حقوق بشر و تبعیض جنسیتی توسط گروه طالبان را محکوم می نمایند (!) در حالی که خود شان همین ناقضین حقوق بشر و حقوق زنان را برای بار دوم به قدرت رساندند و با آن ها وارد تعامل گردیده اند. همین اکنون طالبان با چهل و چند کشور روابط دیپلماتیک دارد و سفارت خانه شان در کابل باز است و به طالبان اجازه دادند تا سفارت خانه های خود را باز نمایند و بقیه کشورهای امپریالیستی با طالبان نیز روابط دیپلماتیک برقرار نموده اند و زیر نام "کمک های بشر دوستانه" طالبان را

کمک می‌نمایند تا روی پای خود به ایستند. امروز بزرگ‌ترین کمک‌کننده طالبان امپریالیزم امریکا است. این کشور در ظرف سه سال حدوداً بیست و یک میلیارد دالر نقداً به طالبان کمک نموده است. همین کمک‌ها باعث گردیده که پول افغانستان نسبت به پول کشورهای منطقه از ثبات بیشتری برخوردار گردد. حتی پول افغانی در زمان رژیم‌های دست‌نشانده کرزی و غنی از چنین ثباتی برخوردار نبود.

این بازی (هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد) نیز یکی از بازی‌های شیطان‌ی پشت پرده است که کشورهای امپریالیستی به راه انداخته‌اند و می‌خواهند از این طریق خاک به چشم مردم و به خصوص زنان افغانستان بزنند. و مبارزات زنان را از مسیر درست و انقلابی منحرف نموده و به سوی رفرم و اصلاح طلبی بکشاند. آن‌ها تلاش می‌ورزند که خواست آزادی زنان را که یگانه خواست برابری کامل با مردان است؛ تا سرحد حق تحصیل پائین آورند!

اگر طالبان به این خواست تن دهند که دروازه‌های مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را باز نمایند؛ حق زنان را به رسمیت شناخته‌اند و زنان به آزادی رسیده و دیگر طالبان «ناقص حقوق بشر و تبعیض جنسیتی» نیستند؟ از نظر سازمان ملل متحد جواب مثبت است. زیرا فقط آن‌ها تبعیض جنسیتی را در همین نکته خلاصه نموده‌اند. اما ما می‌گوئیم تا زمانی که پایه‌ها جامعه بر قدرت پول بنا شده باشد، و توده‌های زحمت‌کش در فقر و بدبختی و عده معدود به صورت انگل وار زندگی کنند، هیچ‌گونه آزادی واقعی وجود نخواهد داشت. ما نمی‌توانیم در جامعه زندگی کنیم و در ضمن از آن جدا باشیم. صحبت از آزادی مطلق یک عبارت بورژوازی است. صحبت نویسندگان بورژوازی از آزادی در حقیقت نقابی است که بر روی وابستگی شان به پول، فساد و فحشاکشیده می‌شود. حق تحصیل فقط یکی از حقوق اولیه هر زن و مرد جوان است. با به رسمیت شناختن حق تحصیل زنان، نمی‌توان گفت که زنان از «تبعیض جنسیتی» نجات یافته‌اند.

امروز در افغانستان دروازه‌های مکاتب خصوصی به روی زنان باز شده استالبته تحت نام مدرسه. ؛ انستیتوت‌های خصوصی قابلگی و نرسنگ به روی دختران باز است. مدرسه‌های دینی نیز به روی دختران تا سنوف دوازدهم اصلاً مسدود نگردید، و فردا ممکن است که طالبان مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را زیر نام مدرسه به روی دختران باز نمایند، اما مسأله حجاب را شدیدتر از قبل نمایند. چنانچه همین فعلاً دخترانی که در مدارس خصوصی بالاتر از سنوف هفتم درس می‌خوانند به آن‌ها ابلاغ شده که "حجاب اسلامی" را کاملاً مراعات نمایند. یعنی علاوه بر این که مانتوهای بلند و گشاد می‌پوشند، باید چادر نماز هم داشته باشند و سر و کله شان با چادر و ماکس پوشیده باشد. این وضعیت اسفناک بیان‌گر آن است که کشورهای امپریالیستی برای راندن زنان به اعماق جهنم با طالبان هم داستان‌اند. و در ضمن همین فعلاً از سنوف هفتم الی دهم نسوان، هشت مضمون دینی به شمول تفسیر جلالی تدریس می‌شود و در سنوف یازدهم و دوازدهم بیشتر از ده مضمون دینی تدریس می‌گردد. طالبان از ساعات ادبیات و علوم کم نموده و تعداد مضامین دینی را اضافه نموده‌اند. طالبان می‌خواهند با این شیوه تدریس زنان را بیش از پیش در دام مردسالاری بیندازند و آن‌ها نیز به سمت بنیادگرایی مذهبی بکشانند. باز نمودن مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) به این شیوه خطر ناکتر از بستن مکاتب توسط طالبان است. طوری که معلوم است که امپریالیزم و "سازمان ملل متحد متحد" با این شیوه کار طالبان (آموزش علوم دینی) موافق‌اند. آن‌ها از طالبان می‌خواهند که به شیوه دل‌خواه خود مکاتب را باز کنند و با این کار طالبان هم موافق‌اند که علاوه بر مردان زنان هم به بنیادگرایی مذهبی روی آورند. بحث "سازمان ملل متحد" و ایدئولوگ‌های شان؛ بیان‌گر این مطلب است که هر گاه طالبان دروازه‌های مکاتب و پوهنتون‌ها (دانشگاه‌ها) را باز نمایند؛ با طالبان روی شیوه تدریس مشکلی ندارند. و لو این که به دختران بنیادگرایی دینی و آموزش‌های نظامی و تروریستی بدهند!

زنان هیچ‌گاه به آزادی نمی‌رسند مگر این که خواهان تغییر بنیادی در شیوه تولید باشند، تا زمانی که زنان جنس درجه دوم محسوب گردند و عضو طبقه باشند، آزادی واقعی زنان در چنین چارچوبی غیر ممکن است. لنین می‌نویسد:

«هیچ شکل سیاسی مبارزه آزادی زنان را تضمین نخواهد کرد مگر آن که خواهان تغییر بنیادی در شیوه تولید و روابط درون جامعه باشند و قدرت سیاسی و اقتصادی را از دست مالکین و ستم‌کاران استثمارگر که زن را نیز جزئی از تملکات خود می‌داند گرفته و از

طبقه تحت ستم و رنجبر که اکثریت زحمت‌کشان جامعه را تشکیل می‌دهد نمایندگی نمایند. بناءً وظیفه ما تبدیل سیاست به مقوله ایست که هر زن زحمت‌کش بتواند در آن سهمی داشته باشد.»

استثمار و ستم بر زن منشاء جسمی و نژادی ندارد، بل که ریشه این ستم و استثمار را باید در سیستم طبقاتی و شیوه تولید جامعه جستجو نمود. زنان زمانی به آزادی می‌رسند که این موضوع را درک نمایند و به صورت درست و علمی به حل آن کوشا گردند. حل این موضوع فقط یک راه دارد و آن عبارت از انقلاب است که تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش به پیش برده می‌شود. یا به عبارت دیگر زنان زمانی به آزادی می‌رسند که شیوه منحن تولید کنونی را تحت رهبری پرولتاریا با یک انقلاب قهری منهدم گردد و پایه‌های جامعه نوین تحت دیکتاتوری پرولتاریا ریختانده شود. در چنین حالتی است که با وارد شدن زنان در صحنه کار تولیدی و رهایی آن‌ها، ترقی و پیشرفت جامعه هر چه بیش‌تر ضمانت می‌گردد. تا زمانی که زنان نیمی از پیکر جامعه را تشکیل می‌دهند در یک نوع زندان مخفی و تحت ظلم و ستم نگهداشته شوند امکان ندارد آن ملت به پیش رود. بنا به قول لنین «قدم اساسی برانداختن مالکیت خصوصی بر زمین، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌باشد، این است و تنها همین است که راه آزادی کامل و واقعی زن را باز می‌نماید.» عمق فاجعه جنایت بشری علیه زنان را می‌توان در صنعتی شده بهره‌کشی جنسی در کشورهای امپریالیستی دید. در این کشورها تعدادی از زنان را جبراً به تن فروشی سوق داده شده‌اند، سرمایه‌داری زیر نام "صنعت سکس" بزرگ‌ترین سود را از این طریق به جیب می‌زند. آن‌ها در حقیقت بیش از این که برای آزادی زنان کار نمایند، برای محو هویت زنان تلاش می‌کنند.

امروز در کشورهای امپریالیستی زنان به شکل فجیعی مورد تجاوزات جنسی قرار می‌گیرند. در این رابطه گزارش یونیسف چنین است : «از هر هشت دختر در جهان، یکی مورد آزار و تجاوز جنسی قرار گرفته است.» (ایران انترنشنل - جمعه مورخ 1403 / 7 / 20 خورشیدی مطابق به 11 اکتبر 2024 میلادی).

این آماری ثبت شده است و بسیاری از زنان و دختران حاضر نیستند که از تجاوزات جنسی که بر آن‌ها تحمیل گردیده شکایت نمایند. هر گاه همین آمار را به فیصدی حساب کنیم، تقریباً 13 فیصد دختران در جهان مورد تجاوزات جنسی قرار می‌گیرند. این است اصلی کشورهای به اصطلاح دموکراتیک و "مدافع حقوق زنان"

امپریالیست‌ها که دایهٔ مهربان‌تر از مادر برای زنان افغانستان گردیده‌اند، در ظرف بیست سال حضور نظامی شان نه تنها برای زنان افغانستان کاری انجام ندادند، بل که بیشتر از قبل در دست و پای زنان زنجیر اسارت را مستحکم‌تر نمودند. طرح و تصویب قانون احوالات شخصیهٔ اهل تشییع و اعتراضات زنان علیه این قانون و به خاک و خون کشیدن اعتراضات زنان توسط رژیم پوشالی گویای این حقیقت است. و حتی دختر جوانی که اگر در ظرف این بیست سال خواست به خواست خود سرنوشتش را تعیین نماید، به جرم دوست داشتن بچه، یا توسط فامیل به قتل رسیده و مثله شده و یا این که توسط رژیم پوشالی به حبس محکوم گردیده و روانهٔ زندان شده است:

«نجلا، دختری بیست و یک ساله ایست که سه سال گذشته را در زندان هرات، در سلول شماره‌ی شش همراه هفت همبندی خود، روزها را شمرده است و باید چهار سال دیگر هم بر این اعداد اضافه کند تا بتواند دوباره از درب آبی رنگ زندان خارج شود» (سیاست نامه - 12 - 13 - زندان، زندانی - انتشارات آرمانشهر - زمستان - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه 140)

جرم نجلا این است که او ازداج اجباری با پسر خالهٔ خود را نپذیرفته و با پسری که دوست داشته خواسته ازدواج کند. برای او هیچ راهی جز فرار از خانه باقی نمانده است. او به جرم فرار از خانه و سرباز زدن از ازدواج اجباری (جرایم اخلاقی) بازداشت و به هفت سال زندان محکوم شده است. نجلا در مورد پسری که دوست دارد و زندگی بعد از سپری شدن حبس خود را چنین توضیح می‌دهد:

«من این پسر را دوست دارم، پسر خوبی است. تنها یک راه و چاره برایم مانده است، اگر دولت بعد از آزادی ام، مرا به پدرم تحویل بدهد، خود کشی می‌کنم، این همه زندان را فقط برای عملی کردن تصمیم ازدواج مان قبول کرده ام، اما اگر دوباره به پدرم تحویل داده شوم، یا کشته می‌شوم یا مجبور به تحمل یک ازدواج اجباری، هر دو برای من مرگ است. خودم را خواهیم کشت.» (سیاست نامه - 12 - 13 - زندان، زدانی - انتشارات آرمانشهر - چاپ سوم - زمستان 1393)

- به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 141)

در سیستم مستعمره - نیمه فئودالی افغانستان، این سنت‌های مزخرف فئودالی است که زندگی را برای زنان در چهار دیوار خانه و حتی بیرون از این چهار دیوار سخت نموده و زمینه ساز فرار از منزل می‌گردد. در قانون ساخته و پرداخته اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی اصلاً فرار از خانه جرم شناخته نمی‌شود، با آن هم برای این که رژیم پوشالی، برای زنان زهر چشم نشان دهد و بتواند سیستم سلطه مردسالارانه را در جامعه افغانستان تحکیم نماید، بین پنج الی هفت سال زندان برای کسانی که از خانه شان فرار می‌کنند تعیین نموده است.

«آقای کینیت روت رئیس دیدبان حقوق بشر در یک کنفرانس مطبوعاتی (28 مارچ 2012) در کابل گفت: "اکنون به تعدا 400 زن و دختر در بازداشت گاه ها و زندان های افغانستان به سر می‌برند که حدود نیم این بازداشت شدگان به اتهام جرایم اخلاقی زندان یا توقیف هستند"

آقای کینیت روت می‌گوید با وجود این که از سال 2009 به این سو قانون منع خشونت علیه زنان با فرمان تقنینی رئیس جمهور توشیح گردیده است، کسانی که مرتکب خشونت علیه زنان گردیده اند به صورت قلیل و اندک مورد پی‌گرد عدلی قرار می‌گیرند و بر عکس متضررین بیشتر پی‌گرد می‌شوند

او گفت: فرار از منزل در قوانین افغانستان جرم انگاری نشده است. فقط دادگاه عالی افغانستان یک مصوبه صادر کرده است و در آن استدلال نموده است که این عمل طبق قوانین و احکام شریعت اسلامی جرم محسوب می‌شود. ولی در سایر کشورهای اسلامی فرار از منزل جرم اخلاقی نیست. دادگاه عالی دلایل قانع کننده ای برای جرم پنداشتن فرار از منزل ندارد.» (سیاست نامه - 12 - 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمانشهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 134 - تاکیدات از من است)

«فرار از خانه از جمله اقداماتی است که به وفور توسط زنان و دختران افغان برای نجات یافتن از موقعیتی که دارند، به کار گرفته می‌شود و جرمی است که بین پنج تا هفت سال حکم زندان دارد، اما به گفته شریفه شهاب [معاون ارشد کمیسیون "مستقل حقوق بشر" افغانستان] در قانون جرمی به نام فرار از خانه وجود ندارد و این سلیقه قضات است که بر این نوع رفتار زنان نام جرم نهاده است. بناءً با جرأت می‌توان گفت که بعد از سپری شدن حبس زنان فرار از منزل رژیم پوشالی آنها را به پدران و یا شوهران شان تسلیم نموده اند. سر نوشت چنین زنانی برای این که لکه ننگ از دامن خانواده پاک شود مرگ است. این را رژیم پوشالی دقیقاً می‌دانست با آن هم برای تحکیم پایه های سیستم مردسالارانه آگاهانه این کار را انجام داده است.

فرار از خانه بیشترین اتهام زندانیان را به خود اختصاص می‌دهد. نجات یافتن از خشونت های خانواده، همسر، حفظ

جان از مرگ، تن ندادن به ازدواج اجباری و یا حتی برای فرار از فشار همسر برای تن فروشی از دلایل عمده ایست که

زنان افغان را مجبور به ترک خانه می‌کند» (سیاست نامه - 12 - 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمانشهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 140 - تاکیدات از من است)

گرچه فساد اخلاقی، فساد مالی و جنایات ضد بشری رژیم پوشالی تحت حمایت امپریالیست‌های اشغالگر بر هیچ کس پوشیده نیست، اما نقل و قول فوق به خوبی بیانگر آنست که علاوه بر خشونت علیه زنان، فحشا و فساد اخلاقی در زیر بال و پر اشغال‌گران و رژیم پوشالی به اوج خود رسیده بود. وقتی مردی زنش را برای تن فروشی زیر فشار قرار دهد و آن زن به این امر تن ندهد و از خانه فرار کند، رژیم پوشالی جای تعقیب مجرم اصلی (مرد)، زن را مجرم محسوب نماید به زندان اندازد، به این معنا است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی زیر نام "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "حقوق زنان" خواهان دامن زدن به فحاشی و بی‌بند و باری بوده اند. علت فرار زنان و دختران جوان از منزل فشارهای فوق‌الذکر در زیر بال و پر امپریالیست‌های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا بوده است. این وضعیت و وضعیت داخل امریکا بیان‌کننده آنست که امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر و حقوق زنان اند.

«علاوه بر این در سیستم کیفری ایران مانند بر خی دیگر از کشورها از جمله ایالات متحده امریکا، زندان زنان بخش کوچکی از کل زندان را تشکیل می‌دهد و گاهی هم در مجاورت زندان مردان و یا حتی داخل آن قرار دارد. این امر، باعث می‌شود که زنان بسیار بیشتر در معرض خطرهای روحی، جسمی، فیزیکی، تجاوز و مبتلا شدن به بیماری‌ها قرار بگیرند. در این رابطه، سازمان بهداشت جهانی مستقیماً بر لزوم جدا بودن کامل بندهای زندان‌های زنان و مردان و عدم دسترسی مردان به این بخش‌ها تأکید کرده است.» (سیاست نامه - 12 - 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه 146 - تأکیدات از من است) نقل بالا بیانگر این مدعا است که سیستم کیفری ایالات متحده امریکا بر زنان، هم وزن با سیستم کیفری ایران و افغانستان قرار دارد. نقل فوق به خوبی بیانگر آن است که سیستم کیفری امریکا در برابر زنان به این خاطر تطبیق می‌گردد تا سیستم مردسالاری را بیش از پیش تقویت نماید. کشورهای که این قدر از "حقوق بشر" و "حقوق زنان" صحبت می‌نمایند، چرا خود این حقوق را در نظر نمی‌گیرند؟ به این علت است که سیستم طبقاتی حامی ستم بر زنان است. کشوری که حامی ستم طبقاتی است، نمی‌تواند حامی ستم بر زنان نباشد.

طبق نقل و قول‌های فوالذکر، اکثریت زنان زندانی در زمان حضور نظامی امپریالیست‌ها در افغانستان، کسانی اند که متهم به جرایم اخلاقی (از خانه‌های شان فرار نموده) اند.

اشغال‌گران امپریالیست با شعار کاذبانه "حقوق بشر" و "حقوق زنان" افغانستان را اشغال نمودند. برای فریب اذهان مردم فوراً دست به کار شدند و "قانون منع خشونت علیه زنان" را با فرمان تقنینی کرسی این شاه شجاع چهارم توشیح نمودند، اما این فرمان اصلاً در عمل پیاده نشد و روی کاغذ باقی ماند. همان طوری که "قانون اساسی" رژیم پوشالی روی کاغذ باقی ماند. وقتی خشونت علیه زنی صورت گرفت و زن به محاکم عدلی و قضایی رجوع نمود، در محاکم عدلی و قضایی رژیم پوشالی زن مورد خشونت و پی‌گرد قرار گرفت و اگر روی خواستش پا فشاری نمود به حبس محکوم شده و مرد تبرئه گردید.

مراکز عدلی و قضایی کشور در مورد خشونت علیه زنان هرگز "فرمان تقنینی" توشیح شده را در نظر نگرفتند، بل که طبق خواست خود (شریعت اسلامی) حکم دادند. این عمل کرد اشغال‌گران، رژیم پوشالی و "دادگاه‌های عدلی و قضایی" بستر مناسبی برای بنیاد گرایی و خشونت علیه زنان ایجاد نمود. طوری که از نقل و قول‌ها بر می‌آید که امپریالیست‌ها با تطبیق شریعت اسلامی در کشور مخالفتی ندارند و خواهان تطبیق آن هستند، همان طوری که در رژیم‌های پوشالی و غنی مخالف نبودند، فقط با بسته شدن دروازه مکاتب و پوهنتون‌ها "مخالف" است، آن‌هم مخالفت ظاهری.

این ستم در رژیم پوشالی آن قدر ابعاد گسترده به خود گرفته بود که حتی "کمیسیون مستقل حقوق بشر" افغانستان نتوانست که ستم بر زن را در مراکز عدلی و قضایی و زندان‌های رژیم پوشالی تحت حمایت امپریالیست‌ها را پرده پوشی کند. حال گوشه از جنایات ضد بشری امپریالیست‌ها و نقض حقوق بشری شان در زندان‌های افغانستان را باز گو می‌کنم:

حسین معین هماهنگ کننده نظارت بر تخطی های "حقوق بشری" کمیسیون مستقل حقوق بشر در مورد وضعیت صحتی زنان در زندان ها چنین می گوید:

«متأسفانه به مسایل صحتی زنان توجه نمی شود. مثلاً زنان بار دار در زندان هستند. اینها باید در حدود 3 یا 4 ماه پیش از ولادت تحت مراقبت ویژه قرار گیرند و دو ماه پس از ولادت نیز. در جریان زایمان به شفاخانهها منتقل شوند. اما در اکثریت زندانها وقتی که بررسی کردیم تحت مراقبت ویژه قرار نمی گیرند. از نگاه صحتی زنان مورد توجه ویژه قرار نمی گیرند. در بسیاری از زندانها درمانگاه مناسب وجود ندارد یا یک داکتر بی کفایت و کم فهم است، یا این که داکتر درست و متخصص وجود دارد اما داروی کافی وجود ندارد.» (سیاست نامه - 12، 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 13) تاکیدات همه جا از من است

آقای معین در برخورد دستگاه عدلی و قضایی رژیم پوشالی با زنان بازداشت شده هم نمی تواند منکر برخورد وحشیانه و ضدبشری این دستگاه با زنان باشد. او می گوید:

«... مراجع عدلی و قضایی نیز در بعضی موارد تبعیض قایل می شوند. تبعیض به زنان در ولایت ها بیشتر است. وقتی یک قاضی قضیه یک زن را پی گیری می کند بر این باور است که موجودی درجه دوم و ناقص العقل است.. حتی در بعضی جاها مواردی داشتیم که خود قاضی در جریان دادگاه یک زن را لت و کوب کرده است. که تو یک زن هستی باید خجالت بکشی.» (سیاست نامه - 12، 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 15) تاکیدات همه جا از من است

این است «حفاظت از حقوق زنان» و این است برداشتن «محدودیتها بر حقوق زنان و دختران» از دید امپریالیست و "سازمان ملل متحد". به نظر ایشان اگر طالبان فرمان «حق تحصیل دختران را لغو کند»، «تمام محدودیتها بر حقوق زنان» برداشته می شود. حتی اگر «قاضی در جریان دادگاه یک زن را لت و کوب نماید» و او را توهین و تحقیر کند، مشکلی وجود ندارد!

"سازمان ملل متحد" به خوبی می داند که امپریالیستهای اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا در ظرف بیست سال اشغال کشور زمینه بنیادگرایی را در افغانستان کاملاً آماده ساخت، و کشور را با این پیش زمینه به طالبان تقدیم نمود. امروز که طالبان به راحتی می توانند با این دهشت و وحشت حکم برانند، از برکت سر امریکا است که این شرایط را برای شان مهیا ساخته و هم اکنون در این زمینه آنها را یاری می کند. اینک توجه خواننده را به فساد اداری دولت تحت حمایت امپریالیستها جلب می کنم. آقای معین در مورد فساد اداری در دستگاه دولت چنین می گوید:

«یکی از چالش های عمده ضعف دولت و فساد اداری است. فساد واقعاً به طور گسترده وجود دارد. وقتی دوسیه ها را بررسی کنید خواهید دید که در مقابل هر دوسیه چقدر پول تبادل می شود.» (سیاست نامه - 12، 13 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 15) تاکید از من است.

گرچه همه به خوبی از فساد اداری (مالی و اخلاقی) رژیم دست نشانده به خوبی آگاهی دارند، این نقل را از گفته آقای معین "هماهنگ کننده نظارت بر تخطی های حقوق بشری کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان" به این خاطر آوردم که این فساد آن قدر گسترده بوده که حتی "کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان" نتوانسته از آن چشم پوشی نماید.

اما در مورد برخورد امپریالیستها و به خصوص امپریالیزم امریکا با زندانیانی که تحت کنترل شان هستند، می توان گفت که برخورد شان با زندانیان بدتر از هر حیوان وحشی است.

«ابتدا از بازداشتگاه پایگاه هوایی امریکا در بگرام شروع کنیم. امریکا در این بازداشتگاه هم چنان بیش از 670 نفر را بدون تفهیم اتهام، بدون رعایت حقوق اساسی و بدون اطلاع از زمان پایان بازداشت آن‌ها نگهداری می‌کند...اولاً، بازداشتیان از امکان داد رسی عادلانه برای تعیین وضع و اعتراض به بازداشت خود بر خوردار نیستند... در نبود کامل نظارت و مراقبت مستقل، تعدی به بازداشتیان در بگرام فراگیر و ظالمانه بوده است. دولت خود اذعان کرده که بازجویان حداقل دو بازداشتی را در بگرام زیر شکنجه کشته اند؛ این دو را از میچ آویزان کردند و در اصل زیر کتک کشتند. بازداشتیانی که اخیراً آزاد شده اند تأیید کرده اند که تعدی یک رویداد روزمره است.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات 30 - 31) تاکیدات همه جا از من است

«نبودن هیچ قانونی، دادن جزای خلاف کرامت انسانی، خشونت سربازان، معلوم نبودن سرنوشت زندانی، توهین به مقدسات دینی، نبود سرگرمی و اجازه ندادن مطالعه، دادن بی خوابی که گاهی ماه ها به طول انجامیده و زندانی را به بیماری های روانی دچار می ساخت، دادن اطلاعات نادرست در باره خانواده زندانیان، عدم معالجه درست زندانی ها، تاخیر در رساندن نامه ها و سانسور شدید نامه ها.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 285) تاکید از من است.

« امریکا پیش تر به مدت بیشتر از شش سال بدون اتهام یا داد رسی عادلانه که طی آن بتوان به بازداشت اعتراض کرد، این مردان را بازداشت و شکنجه کرده است.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 36) تاکیدات از من است.

«در سال 2005 و به دنبال کشته شدن، شکنجه و ناپدید شدن یک سری از زندانیان در این زندان [زندان بگرام]، امریکا با این موضوع موافقت کرد که مسئولیت این زندان را به دولت افغانستان واگذار کند اما این اتفاق روی نداد و زندان بگرام هنوز هم تحت کنترل ارتش امریکا است.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 41 - 42) تاکیدات از من است

«یکی از زندانیان سابق در پایگاه بگرام که به نام داکتر خندان شناخته می‌شود، گفته است که مأموران امریکایی رفتارهای با زندانیان داشتند که افراد معمولی با حیوانات نیز این رفتارها را انجام نمی دهند، ریختن آب یخ بر بدن زندانیان در زمستان و ریختن آب داغ در تابستان، انداختن سگ های وحشی به جان زندانیان و نشانه رفتن سر زندانیان با سلاح گرم و تهدید آنان به مرگ از جمله این شکنجه ها بود.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 45) تاکید از من است

مگر شکنجه تا سرحد مرگ و یا کشتن در زیر شکنجه جنایت بشری نیست؟ آیا نگهداری افراد بدون گناه به مدت طولانی در زندان جنایت بشری نیست؟ و

امپریالیزم امریکا معتقد است که بازداشت شدگان هیچ گاه از حق اعتراض و دادرسی عادلانه بر خوردار نیستند. این خود در تخالف با قوانین و مقررات بین المللی در باره زندان و زندانی است. قوانینی که خود کشورهای امپریالیستی پای آن را امضاء نموده اند، اما امروز به طور علنی آن را نقض می نمایند. در کشورهای تحت سلطه این نقض بی نهایت شدیدتر از کشورهای امپریالیستی است. امپریالیزم در باره نقض "حقوق بشر" و "نقض حقوق زنان" با کشورهای تحت سلطه گوش به فرمان مشکلی ندارند و فقط مشکل شان در این مورد با کشورهای است که گوش به فرمان نیستند و یا به طرف رقیب شان ایستاده است. شش سال دور اول حاکمیت طالبان، کشورهای امپریالیستی و به خصوص امپریالیزم امریکا چشمش را به روی تمام جنایات بشری طالبان بست و حتی یک کلمه نه گفت و نه هم

نوشت. اما بعد از فروپاشی امپراتوری روسیه و اعلام حکومت صد ساله بوش برای این که امپریالیزم امریکا و متحدین ناتویی اش در منطقه حضور نظامی داشته باشند به یک بارگی طالبان مورد غضب قرار گرفتند و جنایت کار، تروریست و ضد "حقوق بشر" و "حقوق زنان" معرفی گردیدند. رسانه‌های وابسته به امپریالیزم با جعل سازی این مسأله را آن قدر بزرگ ساختند که حتی مردم امریکا را فریب دادند. این حرکت و عمل کرد رسانه‌ها باعث شد که اشغال افغانستان و جنایات ضد بشری اشغالگران تحت رهبری امپریالیزم از انظار مردم و حتی مردم امریکا پوشیده بماند. امروز هم سازمان ملل متحد - بهتر است که آن را سازمان دول امپریالیستی متحد بنامیم - زیر نام جنایات طالبان سر و صدا به منظور پنهان نمودن جنایات امپریالیست‌ها تحت رهبری امپریالیزم امریکا راه انداخته اند. بدون شک که طالبان جنایت کار اند و اپاراتاید جنسیتی را به شدیدترین وجه اعمال می‌کند، اما حامی و بانی این جنایت امپریالیزم امریکا است. به اصطلاح سازمان ملل متحد رسانه‌های امپریالیستی با جعل و اکاذیب می‌خواهند که چهره‌ خائنانه امپریالیزم امریکا و بازی‌های پشت پرده را که با طالبان دارد وارونه جلوه دهند و حقیقت را کتمان کنند.

آیا جنایات امپریالیزم امریکا و متحدین ناتویی اش در افغانستان و جهان کمتر از جنایات طالبان است؟ آیا اشغال‌گران و رژیم پوشالی شان ناقض قوانین بین المللی حقوق بشری در افغانستان نبوده و نیستند؟ آیا اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده به «نقض سیستماتیک و گسترده تعهدات متعدد خود تحت عنوان کنوانسیون رفع تمامی اشکال تبعیض علیه زنان» نپرداختند و به آن پایبند بودند؟

گر چه فوقاً گوشه‌های از جنایات ضد بشری امپریالیست‌های اشغالگر و رژیم پوشالی بیان گردید، برای این که خواننده و به خصوص زنان ستم‌دیده افغانستان بهتر به کنه قضیه و بیانات بی‌محتوای "سازمان ملل متحد" پی ببرند گوشه‌ای دیگر جنایات ضد بشری اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را آشکار می‌سازیم:

«دولت امریکا هنوز یکی از اصول بنیادی حقوق بشر را که حق محاکمه عادلانه است نقض می‌کند. کمیسیون‌های که در چارچوب گوانتانامو تشکیل شده اند نشان می‌دهند که امریکا به حقوق بشر احترام نمی‌گذارد و به آن متعهد نیست...»

«در زمینه اعدام، امریکا از مجازات اعدام پس از محاکمه ناعادلانه یک پیام اساسی ضد حقوق بشری به تمام دنیا می‌فرستد.

گرچه در بعضی مناطق جهان پیشرفت های مهمی در زمینه الغای مجازات اعدام به دست آمده، دولت امریکا با تداوم

نقض حقوق بشر یک گام به پس بر می‌دارد. یک نقض دیگر حقوق بین المللی در ارتباط با بازداشت های گوانتانامو در دستور کار است: اعدام پس از محاکمه ناعادلانه در کمیسیون های نظامی. دولت امریکا با قطعیت بر اعدام بعضی از بازداشت شدگان اصرار می‌ورزد حتی اگر در محاکمه ناعادلانه محکوم شده باشند.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه 230) تاکیدات همه جا از من است

دولت امریکا از جمله کشورهای است که مجازات اعدام را برای جرایم عادی اجرا می‌کند. - برای معلومات بیشتر و بهتر به سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازبان - صفحه 107 مراجعه نمائید. تاکیدات از من است

«از سال 2002 که برنامه بازداشت نامحدود بدون اتهام یا محاکمه شروع شد، تا کنون 779 زندانی در زندان گوانتانامو به برده اند... در زمان دولت بوش، بازداشت شدگان در معرض شکنجه های تحقیر آمیز، ظالمانه غیر انسانی قرار گرفته اند. این روش ها از این جمله اند: وضعیت درد ناک عصبی، بازداشت انفرادی طولانی مدت حمله سگ های نظامی، تهدید به مرگ، گرما، سرما و سرو صداهای بسیار شدید و زیاد....»

اکنون کاملاً آشکار شده است که اکثریت بزرگی از زندانیان گوانتانامو بی گناه بوده اند و اصلاً نباید بازداشت می شدند...» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 226) تاکیدات از من است

«پرزیدنت بوش علناً اعتراف کرد که در دو مورد استفاده از غرق مجازی را تأیید کرده است و این عمل نوعی اعدام ساختگی است که حالت خفگی در آب را القا می نماید و ایالات متحده امریکا مدت هاست که این عمل را قانوناً نوعی شکنجه به حساب می آورد...»

وزیر دفاع رامز فلد روش های بازجویی غیر قانونی را مورد تأیید قرار داده و از نزدیک بازجویی محمد القحطانی را که در زندان گوانتانامو به مدت شش هفته تحت بازجویی خشونت آمیز قرار گرفته بود دنبال می کرد. به نظر می رسد که این جلسات بازجویی در مجموع شکنجه محسوب می شوند.

رئیس سیا، تنت، استفاده سازمان سیا از غرق مجازی، قرار دادن زندانی در وضعیت درد ناک، ایجاد صدا و نور شدید، محرومیت از خواب و دیگر روش های بازجویی زجر آورو نیز برنامه انتقال غیر قانونی زندانیان سیا را تأیید کرده و بر انجام آن ها نظارت داشت. « (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحات 236 - 237) تاکیدات همه جا از من است

«توقیف شدگان شکنجه را به شکل آویزان کردن (آویزان کردن از بند دستان توسط زنجیر یا چیز دیگر که به دیوار، چت، میله های فلزی یا سایر اشیای ثابت برای مدت طولانی) لت و کوب، خصوصاً با پایپ، کیبل و شاخه های چوب اکثراً در کف پاهای شانف بیان نمودند. شوک برقی، تاب دادن آلات تناسلی توقیفی، و فشار دادن خصیه های توقیف شده و کش کردن آن، کشیدن ناخن های پا، در وضعیت دشوار قرار دادن مثلاً مجبور نمودن به استادن دوامدار و نیز تهدید بر تجاوز جنسی از جمله اشکال شکنجه بوده که توقیف شدگان همیشه راپور می دادند و نیز طبق معمول بستن چشمان، روسری انداختن و ممانعت از دسترسی به داکتر در بعضی توقیف خانه ها راپور داده شده است.» (سیاست نامه - 13، 12 - زندان، زندانی و حقوق بشر - انتشارات آرمان شهر - چاپ سوم - زمستان 1393 - به کوشش خلیل رستم خانی و جواد دروازیان - صفحه 78) تاکیدات از من است

در حالی که شکنجه یکی از شدیدترین جرایم نوع دولتی محسوب می گردد که در نیمه دوم قرن بیستم در اسناد سازمان ملل متحد و اسناد بین المللی حقوق بشر، و حتی در قوانین داخلی کشورهای که عضو «کنوانسیون ضد شکنجه» اند، جرم پنداشته شده و جنایت علیه کرامت انسانی و علیه بشریت محسوب می گردد. چرا شکنجه گرانی که خود معترف به جنایت علیه کرامت انسانی و حقوق بشری در افغانستان اند به محاکمه کشیده نمی شوند؟ چرا "سازمان ملل متحد" علیه این جنایت بشری "بیانیه" صادر نمی کند و سکوت اختیار نموده است؟ مگر کشتار جمعی زنان، کودکان و کهن سالان در غزه و لبنان توسط اسرائیل جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت محسوب نمی شود؟ چرا "سازمان ملل متحد" هیچ "بیانیه" که جنایات اسرائیل را به عنوان جنایت علیه بشریت به رسمیت بشناسد صادر نکرده است؟

در حالی که «به اساس ماده 5 اعلامیه جهانی حقوق بشر (1948) «احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.» (مجموعه قوانین منتخب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نشر وزارت عدلیه افغانستان، جدی 1386 صفحه 82)

هرگاه به گزارشات فوق الذکر شکنجه در زندان های افغانستان توجه نمائید به خوبی مشاهده خواهید نمود که اعمال و روش های شکنجه در افغانستان شدیداً ظالمانه و غیر انسانی بوده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد کسانی که جرمی را مرتکب شده اند، این گونه شکنجه را بر خلاف انسانیت و شئون بشری توصیف نموده، چه رسد به این که شخص بازداشت شده اصلاً جرمی را مرتکب

نشده باشد. در حالی که کنوانسیون 1984، شکنجه را جرم بین المللی اعلام کرده است؛ اما امپریالیست‌ها و رژیم‌های تحت حمایت شان هیچ پابندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون 1984 ندارند. "سازمان ملل متحد" نه تنها که جنایات شان را محکوم نکرده و نمی‌کند، بلکه از این جنایت حمایت نیز می‌نماید. توجه خوانندگان را به نقل میشل شو سو دوفسکی در مورد حمایت امریکا، "سازمان ملل متحد" از «شبکه اسلام مبارزه» و در کل از تروریسم بین المللی جلب می‌نمایم:

«عجیب این که در حالی که کی‌ال‌ای - ان‌ال‌ای مورد حمایت معنوی و مادی القاعده اسامه بن لادن بودند، از پشتیبانی ناتو، ماموریت سازمان ملل متحد (UNMIK) در کوزوو هم بر خوردار می‌شده اند. در واقع «شبکه مبارز اسلامی» - هم‌چنین با استفاده از آی‌اس‌آی پاکستان به عنوان "واسطه" سیا - کماکان جز مکمل عمل عملیاتی - نظامی پنهان واشینگتن در مقدونیه و صربستان جنوبی است. هزینه تروریست‌های کی‌ال‌ای - ان‌ال‌ای - از ارتش امریکا و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل و چندین سازمان اسلامی،

از جمله القاعده اسامه بن لادن تأمین می‌شود. از پول مواد مخدر هم، با همدستی دولت امریکا، در امور مالی تروریست‌ها استفاده می‌شود. سرباز گیری مجاهدین برای جنگیدن در صفوف ان‌ال‌ای در مقدونیه از مجرای گروه‌های مختلف اسلامی صورت می‌گیرد.

مشاوران نظامی امریکا در همان نیروی شبه نظامی با مجاهدین می‌جوشند؛ مزدوران غربی از کشورهای عضو ناتو در کنار مجاهدینی می‌جنگند که از خاور میان و آسیای مرکزی به خدمت گرفته شده اند و رسانه‌های امریکا هر جا که "منابع اطلاعاتی" با حامیان خود از در مخالفت در آمده اند، اسمش را گذاشته اند "انفجار!" (میشل شو سو دو فسکی - جنگ و جهانی سازی - واقعیت‌های پشت پرده 11 سپتامبر - صفحات 66 - 67 - ترجمه جمشید نوایی)

این است ماهیت حقیقی امپریالیزم، "سازمان ملل متحد"، "نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد"، "سازمان‌های بشر دوستانه"، "حقوق بشری" و ... در حقیقت ماهیت این سازمان‌ها چیزی نیست، جز وسیله ارتباط جنایات امپریالیزم با بنیاد گرایی دینی که زیر نام "مبارزه با تروریسم" به تقویت و حمایت تروریسم بین المللی پرداخته و می‌پردازند. بر این اساس یگانه نیروی که طالبان تروریست را حمایت می‌کند؛ امپریالیزم و همین "سازمان ملل متحد" است. پس باید تمامی نیروهای انقلابی، ملی - دموکرات و به خصوص زنان مبارز افغانستان علیه این چهره دوگانه مبارزه نموده و نقاب کذب شان را پاره کنند؛ تا توده‌های ستم‌دیده بدانند که اینان همان گرگانی اند که لباس میش در بر نموده اند. یا به عبارت دیگر اینان همان جنایت‌کارانی اند که زیر نام "مبارزه با تروریسم" بانی و حامی تروریسم بین المللی اند.

امروز به نیروهای انقلابی این مسأله پوشیده نیست که کنوانسیون ضد شکنجه هم در افغانستان و هم در جهان به وسیله امپریالیست‌ها و رژیم‌های جنایت کار تحت حمایت شان پایمال می‌شود.

تمامی جنایاتی که از سال 1357 خورشیدی تا کنون در افغانستان توسط امپریالیست‌ها و رژیم‌های مزدور شان اتفاق افتاده، بدون محاکمه مانده است. هیچ جنایت کاری تا کنون مورد پرسش قرار نگرفته است. ما یقین کامل داریم که هیچ دادگاهی، جز دادگاه خلق افغانستان این پرونده را پی نخواهد گرفت.

در اخیر «بیانیه مطبوعاتی هفتاد و نهمین مجمع سازمان ملل متحد» چنین می‌خوانیم:

«حامیان این ابتکار هم‌چنان به بررسی سایر گزینه‌های ممکن برای اقدام به صورت فردی یا جمعی در چار چوب CEDAW و سایر سازو کارهای حقوق بشر مرتبط ادامه خواهند داد، در حالی که بر حفظ گفتگوی متمرکز به

منظور تقویت حقوق زنان و دختران تأکید می‌کنیم.

این اقدام، بدون پیش‌داوری نسبت به موضع قاطع ما است که طالبان را به‌عنوان نماینده مشروع مردم افغانستان به رسمیت نمی‌شناسیم. ناتوانی افغانستان در انجام تعهدات حقوق بشری خود یکی از موانع کلیدی در عادی‌سازی روابط است. با این حال، ما تأکید می‌کنیم که مقامات بالفعل طالبان هم‌چنان مسئولیت دارند تا به تعهدات حقوقی بین‌المللی افغانستان، از جمله در زمینه رفع تبعیض علیه زنان و دختران طبق CEDAW، پای بند باشند.»

این چند جمله اخیر بیانیه به خوبی بیان‌گر اهداف شوم امپریالیست‌ها و "سازمان ملل متحد" را به نمایش می‌گذارد و مشخص می‌سازد که آن‌ها به هیچ وجه حاضر نیستند که با طالبان روابط شان را قطع کنند. زیرا آن‌ها با صراحت اعلام می‌کنند که ما «بر حفظ گفتگوی متمرکز به منظور تقویت حقوق زنان و دختران تأکید می‌کنیم.»

هر گاه به عمل کرد سه ساله امپریالیست‌ها و "سازمان ملل متحد" در قبال طالبان توجه نمائیم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که این «گفتگوهای متمرکز» از دوحه گرفته تا درون کشورهای منطقه و عربستان سعودی با طالبان به منظور تعامل هر چه بیشتر با ایشان صورت گرفته است، نه حقوق زنان. دوحه سوم به خوبی نقاب کذب "سازمان ملل متحد" و امپریالیست‌ها را پاره نمود. زیرا اجندای جلسه دوحه سوم مطابق میل طالبان ترتیب گردید. آن‌ها علناً اظهار نمودند که ما در صورتی در جلسه سوم دوحه شرکت می‌کنیم که هیچ یک از نهادهای مدنی و زنان در آن شرکت نکنند و روی حقوق زنان و نماینده ویژه بحثی صورت نگیرد. این پیش‌نهاد به فوریت پذیرفته شد.

منظور "سازمان ملل متحد" از «تقویت حقوق زنان و دختران» چیست؟ از دید ایشان برابری حقوق زنان از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیست، بل که هدف این است که «تمام محدودیت‌ها بر حقوق زنان و دختران، از جمله حق تحصیل لغو شود.» این محدودیت از نظر "سازمان ملل متحد" این است که طالبان «به زنان و دختران اجازه سفر تنها، سخن گفتن در مکان‌های عمومی یا نمایش چهره‌شان در خیابان داده» شود.

هر گاه طالبان به زنان «اجازه سفر تنها» را بدهند و بگذارند که آن‌ها در «مکان‌های عمومی با چهره باز سخن» بگویند، زنان به حق و حقوق خود دست یافته اند؟!

امروز در رژیم آخندی ایران با آن که زنان از حق تحصیل بر خوردارند و اجازه دارند که به تنهایی سفر کنند و می‌توانند با «نمایش چهره» در مکان‌های عمومی صحبت نمایند، اما زنان و دختران به شدیدترین وجه مورد ستم قرار دارند. هر گاه طالبان به این خواست هم تن دهند و تمام این "محدودیت‌ها" را بر دارند - که بعید به نظر می‌رسد - بهتر از جمهوری اسلامی ایران در مقابل زنان عمل نخواهند کرد و هر گز زنجیر ستم از دست و پای زنان پاره نخواهد شد.

"سازمان ملل متحد" به این دلیل جواز لشکر کشی و اشغال افغانستان را به امپریالیزم امریکا و متحدینش داد که طالبان متحجر، زن‌ستیز و تروریست اند. و همین شعار کذایی باعث آن شد که مردم افغانستان بیست سال تمام در شعله‌های آتش جنگ بسوزند. اما همین سازمان ملل و اشغال‌گران آگاهانه برای بار دوم افغانستان را به «طالبان متحجر، زن‌ستیز و تروریست» تسلیم نمودند.

توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان مبارز باید این نکته را بدانند که وجه مشترکی میان متعصبین فاشیست مسیحی و بنیادگرایان فتوئاد اسلامی وجود دارد. این نیروها چه در حکومت باشند چه نباشند، زنان را به مثابه اشیای جنسی قلم‌داد می‌کنند و از مذهب به عنوان وسیله‌ای برای تحمیل حقارت‌آمیزترین اشکال انقیاد اجتماعی و عبودیت مردسالاری بر زنان استفاده می‌نمایند، و امپریالیزم حامی هر دو نیرو است.

در افغانستان کنونی ایدئولوژی و فرهنگ غالب فیودالی به عنوان ایدئولوژی و فرهنگ ضد زن به رسمیت شناخته شده است و طالبان از آن حمایت به عمل می‌آورند. و حتی زمان حضور نظامی اشغال‌گران امپریالیست نیز این ایدئولوژی رسمیت داشت. این ایدئولوژی حاکم، حکم می‌نماید که زنان باید تابع مردان باشند و بدون چون و چرا از مردان اطاعت کنند. هر شخص می‌داند که تابعیت زن از مرد قانون به رسمیت شناخته مذهبی بوده و می‌باشد.

در کشورهای مانند افغانستان؛ نیمه فئودالیسم ستون فقرات امپریالیسم را تشکیل می‌دهد، لذا امپریالیسم با تمام قدرت از نیمه فئودالیسم دفاع می‌نماید. سنت فئودالی با الهام از ایدئولوژی مذهبی زنان را در انقیاد بیشتر نگه می‌دارد. در فرهنگ فئودالی مسلط افغانستان؛ زنان مانند هر جنس دیگر در معرض خرید و فروش علنی و معامله قرار داشته و می‌گیرند. خریدن زن از طرف مرد، وی را قانوناً به ملکیت مرد در می‌آورد و آزادی‌اش را سلب می‌نماید.

تاریخ جوامع طبقاتی این نکته را تثبیت نموده که اعمال ستم بر زن، در پیوند با ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد و وسعت عمومی به خود می‌گیرد. اشکال سه‌گانه ستم (طبقاتی ، ملی و جنسیتی) با هم توأم بوده و از یک‌دیگر جدا نیستند.

بنابراین ما نمی‌توانیم مبارزه در راه آزادی زنان را جدا از مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی در نظر داشته باشیم. ستم بر زن در پیوند تنگاتنگ ستم طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارد. و بدون پیش‌برد مبارزه علیه تمامی اشکال ستم موفقیت‌ناهایی در امر مبارزه انقلابی ناممکن می‌باشد. کسانی که خواهان آزادی زنان اند، در گام نخست باید خواهان محو طبقات نیز باشند. زیرا بدون محو طبقات آزادی زنان از قید اسارت مردسالاری غیر ممکن است.

«اندیشه برابری که خود انعکاسی از مناسبات تولیدی کالائی است که توسط بورژوازی به بهانه برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می‌گردد، مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت از خواست محو طبقات است.» (مجموع آثار و مقالات در یک جلد - طرح اولیه ترها مربوط به مساله ملی و مستعمراتی - صفحه 776)

در شماره سیزدهم شماره شعله جاوید - دور پنجم با صراحت بیان نمودیم که :

« آیا انقیاد و تحت ستم بودن زنان افغانستان را می‌توان جدا از بافت سیستم حاکمه نیمه فیودالی بررسی نمود؟ جواب کاملاً منفی است. انقیاد زنان عمیقاً در بافت سیستم مستعمره - نیمه فیودالی عقب‌مانده جامعه افغانستان تنیده شده است. نباید فراموش نمود که بمب‌های امریکایی و کماندوهای بریتانیایی هزاران زن افغانستانی را که قرار بود "از چنگال طالبان قرون وسطایی نجات" دهند کشتند، و هزاران انسان بی‌گناه را به گلوله بستند و به جسد‌های شان بی‌احترامی نمودند. در ظرف بیست سال اشغال کشور هزاران زن و دختر جوان مورد تجاوز زورگویان و جنگ سالاران قرار گرفتند و هزاران زن توسط شوهر و یا برادر به قتل رسیده و یا مثله شدند. در ظرف بیست سال اشغال کشور، اشغال‌گران امریکایی و متحدینش ثابت نمودند که به هیچ‌وجه قصد ضربه زدن به مناسبات نیمه فیودالی را نداشتند، بل که هدف شان خفه نمودن صدای آزادی خواهی و تحکیم سلطه مردسالاری در جامعه بود. به همین علت بود که طبق "توافق" دوحه برای بار دوم قدرت سیاسی را به طالبان واگذار نمودند.»

نیروهای انقلابی کشور باید که دسیسه و بازی‌های پشت پرده امپریالیست‌ها زیر سایه "سازمان ملل متحد" را افشاء نمایند. زنان مبارز نباید اجازه دهند که قاتلین مردم بی‌گناه افغانستان از خشم برحق شان و مبارزات آن‌ها علیه طالبان سوء استفاده نمایند و دست‌های خون آلود شان را زیر پرده "دفاع از حقوق زنان" پنهان نمایند.

زنانی که چشم انتظار امپریالیست‌ها اند تا آنان را از قید ستم طالبانی برهاند سخت در توهم اند. فقط و فقط خود زنان در هم‌آهنگی با نیروهای انقلابی افغانستان تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ شان می‌توانند این بافت نیمه فیودالی غیر قابل تحمل را نابود کنند، امتیازات امپریالیست‌ها را در افغانستان لغو نموده و مناسبات اجتماعی را دگرگون سازند، و جهانی عاری از ستم بر پا نمایند.

زنان باید بدانند که جز با تکیه بر نیروی قهر انقلابی امکان‌هایی کامل میسر نیست. گره تضاد ستم جنسی، ستم ملی و ستم طبقاتی را فقط می‌توان با ضربه گلوله گشود، بدین ملحوظ است که می‌گوئیم: شورش بر حق است!

بیانیه با کمال پرروئی تاکید می‌ورزد که «طالبان را به عنوان نماینده مشروع مردم افغانستان به رسمیت نمی‌شناسیم.» اگر به رسمیت نمی‌شناسید، پس «گفتگوی متمرکز» و تعامل با طالبان برای چیست؟ این مطلب را هر تحصیل کرده می‌تواند درک کند که این صحبت کاملاً پوچ و میان تهی بوده جهت اغفال توده‌های ستم‌دیده و به خصوص زنان مبارز به کار گرفته شده است؛ تا از این طریق دستان خون‌آلود خود را پشت پرده این شعارهای کاذبانه پنهان نمایند.

امپریالیزم امریکا به خوبی آگاه است که افغانستان یک منطقه راهبردی است که نه تنها با جاده ابریشم که قفقاز را به مرز شرقی چین وصل می‌کند هم مرز است، بلکه در کانون پنج قدرت هسته‌ای (روسیه، چین، هند، پاکستان و قزاقستان) قرار دارد. و هم چنین این کشور پل زمینی بالقوه است که خط لوله گاز ترکمنستان را از راه پاکستان به دریای عرب وصل می‌نماید. لذا امپریالیزم امریکا به هیچ وجه حاضر نیست که افغانستان را از دست بدهد؛ و فعلاً هیچ گزینه بهتر از طالبان ندارد. همین موقعیت افغانستان سبب شد که امپریالیزم امریکا طالبان را دوباره به قدرت سیاسی برساند. حمایت بی دریغ امریکا از طالبان بر مبنای همین سیاست صورت گرفته و می‌گیرد.

امپریالیزم امریکا و هم پیمانان ناتوی‌اش به خوبی از پارتاید جنسیتی و شئونیزم غلیظ میلیتی طالبان آگاه اند. آن‌ها می‌دانستند که با به قدرت رساندن طالبان زنان به طور قانونی شکنجه خواهند شد و از صحنه کار اجتماعی حذف خواهند گردید. با آن هم آگاهانه تصمیم گرفتند تا طالبان را برای بار دوم بر اریکه قدرت رسانند تا منافع شان را از این طریق در منطقه تامین نمایند.

امپریالیزم امریکا امید وار است تا طالبان را به تیپ عربستان سعودی تغییر دهد. او به خوبی می‌داند که این تغییر به زودی امکان پذیر نیست، لذا برای تغییر طالبان به تیپ عربستان سعودی عجله هم ندارد.

یگانه راه از بین بردن ستم بر زنان افغانستان، بر انداختن سه کوه (فئودالیزم، بورژوازی کمپرادور بروکرات و امپریالیزم) در کشور و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک خلق که بخشی از دیکتاتوری پرولتاریا است، بوده و می‌باشد، این کشور بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باید هر چه سریع‌تر به سمت سوسیالیزم گذر نماید؛ و یگانه هدفش باید که محو کامل طبقات و ایجاد جامعه بدون طبقه می‌باشد.